

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا محمد و آله الطيبين الطاهرين المعصومين، لاسيما بقیة الله فی الارضين اروحنا فداه و عجل الله تعالى فرجه الشريف
دو تقریب برای اینکه به واسطه عدم وصول ردع از طرف شارع کشف کنیم عدم ردع واقعی را، بیان شد. گفتیم ملازمه است بین عدم وصول ردع الینا و اینکه در واقع هم شارع ردع نفرموده است؛ دو تقریب داشتیم.
حالا صحبت این است که این وصول ردعی که شما در اینجا می‌گویید یعنی چه؟ این تتمه‌ای است مربوط به دو تقریبی که قبلاً داشتیم:

می‌فرماید «ثم إن المراد بالوصول فی هذا الطريق بتقريبه هو مطلق الوصول و لو بأخبار ضعاف، لا خصوص الوصول بطريق معتبر»

در اینجا اینکه می‌گوییم اگر ردع کرده بود باید به دست ما می‌رسید مقصودمان این نیست که باید به طریق معتبر می‌رسید، نه، و لو به طریق ضعیف. اعم است از طریق معتبر و طریق ضعیف، می‌گوییم اگر شارع ردع کرده بود بالاخره باید در کتاب‌ها یک خبری، یک گزارشی و یک نشانه‌ای از این بود، و لو به خبر ضعیف، اما اینکه می‌بینیم نه خبر ضعیفی و نه خبر معتبری اصلاً و اصلاً حرفی از آن نیست معلوم می‌شود که ردع نبوده است، اگر ردع باشد باید ...

چرا اینطور معنا می‌کنیم؟ می‌گوییم مراد از وصول اعم است؟ برای اینکه مدرک ما در این دو بیان چه بود؟ حساب احتمالات بود. حساب احتمالات آنچه که اقتضاء می‌کند این است که باید خبری از او برسد نه حتماً خبر معتبر، اگر بود باید یک عده می‌گفتند و لو افرادی باشند که ما نمی‌شناسیمشان یا ضعیف هستند، بالاخره یک کسی می‌گفت، حال که هیچ کس نگفته است معلوم می‌شود نبوده است.

«ثم إن المراد بالوصول فی هذا الطريق بتقريبه هو مطلق الوصول» صرف وصول چه معتبر باشد چه معتبر نباشد، «و لو بأخبار ضعاف» این مقصود است نه خصوص وصول به طریق معتبر، حالا چرا؟ «لما ذكره بعض الاصوليين من أن ملاك كشف عدم الوصول عن عدم الردع إنما هو حساب الاحتمالات، و لا يتم هذا الملاک (که حساب احتمالات باشد) إذا كان الوصول بأخبار ضعاف أيضاً» خبر ضعیف هم باشد دیگر آن ملاک سرانجام نمی‌پذیرد.

س: اینکه اینجا جمع آورده است وجهی دارد؟ أخبار ضعاف، نگفته است خبر ضعیف.

ج: نه، اینها با مثال است، به قول شهید صدر یک خبر ضعیف هم باشد دیگر نمی‌توانیم بگوییم این ردع نشده است.

«بل یمكن أن یقال بأنّ وصول (همین ذیل دارد) خبر ضعیف واحد یمنع عن إحراز عدم الردع أيضاً» همین که یک خبر ضعیف هم باقی بماند ما احتمال می‌دهیم که پس شاید انبوهی بوده است. یعنی ایجاد احتمال بریمان می‌کند که لعلّ ردعی بوده است و لو اثبات نمی‌شود چون خبر ضعیف است اما بالاخره احتمال که ایجاد می‌کند پس لعلّ ردعی بوده است، چون ما باید جزم به این پیدا کنیم که ردع نبوده است، همین که یک خبر، دو خبر و لو ضعاف باشد به دست ما برسد می‌گوییم پس لعلّ ردعی بوده است که این بقایای آن در تاریخ که هزار سال یا چقدر گذشته است همینش برای ما مانده است. این احتمال را در نفس ما ایجاد می‌کند و جلوی اطمینان و یقین ما را می‌گیرد که پس لعلّ بوده است.

س:...

ج: جلوی اطمینان را هم می‌گیرد. بله ممکن است گاهی جلوی مظنه را نگیرد اما مظنه هم که لا یعنی من الحقّ شیئا، بله البته اگر انسان قائل به انسداد بشود آنجا را بله چون مظنه ایجاد می‌کند که شارع ردع نکرده است چون اگر ردع کرده بود مظنون انسان این است که باید از بقایای آن ردع‌ها بیش از این به ما می‌رسید، پس معلوم می‌شود که اینطور نیست.

حال مثلاً در این آثار باستانی فرض کنید اگر چندتا شکل کاسه‌ای را پیدا کردند، چند شکل کوزه‌ای را پیدا کردند، همین که پیدا کردند احتمال داده می‌شود که این کوزه بین مردم آن زمان رایج بوده است که حالا یکی یا دو تا از آنها در اکتشافات به دست آمده است؟ یا اینکه این فقط مخصوص پادشاهان و مخصوص اشراف بوده است و در جامعه بین مردم نبوده است؟ هر دو احتمال وجود دارد. همین پیدا شدن یک کاسه و یک کوزه از این احتمال را ایجاد می‌کند که لعلّ همگانی بوده است، این لعلّ را که به همراه می‌آورد. اینجا هم همین که یک خبر یا دو تا خبر ضعیف دیدیم می‌گوید لعلّ یک ردع شارع انبوهی از ردع‌ها بوده است و حالا در این گذر زمان‌ها یکی دو مورد از آن به دست ما رسیده است، علی القاعده هم همینطور است.

مثلاً شما نگاه کنید اگر ما در بعضی از امور یک روایت بیشتر نداریم، مثلاً «مَنْ أدرك رکعتاً من الوقت فقط أدرك الوقت» یک روایت بیشتر نیست، آیا فقط همین یک روایت بوده است و کسان دیگری نپرسیدند؟ چرا، پرسیده‌اند و جواب هم به آنها داده شده است اما داعی بر نقل نداشتند یا نقل شده است اما خیلی از کتاب‌ها از دست ما رفته است. احتمالات اینچنینی می‌دهیم. پس بنابراین اینطور نیست که فقط یک نفر که راوی این روایت باشد او فقط سؤال کرده است و به ذهن هیچ کس دیگری نیامده است و آنها هم نرفته‌اند سؤال کنند.

نه به ذهن زراره آمده است، نه به ذهن محمد ابن ابی عمیر آمده است نه آن و نه آن و ... هیچ کس به ذهنش نیامده است و سؤال نکرده است و فقط یک راوی که او هم راوی پر روایتی نیست و از آن روات آنچنانی نیست، فقط این رفته است سؤال کرده است، این مسأله مورد ابتلاء که خیلی برای انسان پیش می آید! اینجا روشن است که از انبوه سوالات یک بخشی در دست ما مانده است و حتی گاهی یک روایت مانده است در اثر

...

س: ...

ج: اثبات عدم ردع، عدم اثبات که نداریم، اثبات عدم.

س: ...

ج: نه، آنجا هم همین است، فرقی نمی کند. اول و دوم و سوم در این جهت فرقی نمی کنند، اولی همین بود که از دو نظر باید انبوه داشته باشیم: یکی از نظر اینکه خود ائمه در مقام مخالفت با این سیره نمی توانند به یک کلام و دو کلام بسنده کنند، پس از ناحیه آنها باید زیاد گفته شده باشد بعد وقتی از ناحیه آنها زیاد گفته شد این بلبله در مردم ایجاد می کند و آنها هم هی سؤال می کنند، پس یک حجم وسیعی از دو طرف ایجاد می شود؛ از ناحیه تبیین ائمه و شارع و از ناحیه سؤال اینها، این حجم وسیع باید در تاریخ، در کتب حدیث و ... لا اقل منعکس بشود و بما اینکه منعکس نشده است پس معلوم می شود که نبوده است، بیان اول این بود دیگر! جواب از آن این است که نه، اگر یک حدیث هم باشد لعلّ از آنها یکی یا دو تا باقی مانده است، احتمال را ایجاد می کند که لعلّ این بوده است، لعلّ بوده است و حالا همین یکی باقی مانده است، مثل موارد دیگری که گفتم یا همین مثالی که زدم که افراد مختلفی این مسأله را سؤال کرده اند اما یک حدیثش برای ما باقی مانده است. اینچنین نیست، چون شرایط آن زمانها مثل زمان ما نبوده است که وسائل ارتباط جمعی اینچنین باشد، وسائل تحفظ بر فرموده ها و گفته ها اینطور باشد و جاهای مختلف باشد و ... اینطور که نبوده است، شما نگاه کنید مدینه العلم صدوق که بزرگتر از من لا يحضره الفقيه او است الان عینی و اثری از او نیست، و حال اینکه تا زمان والد شیخ بهائی بوده است، والد شیخ بهائی از آن نقل حدیث می کند، از این مدینه العلم صدوق. یکهو چطور شد که این نابود شده است؟ با اینکه این جزء اعصاری است که ... مگر جناب والد شیخ بهایی برای عصر صفویه است دیگر، تا این عصر این کتاب بوده است و عصر صفویه هم تقریباً یک عصر ... و لو اینکه صنعت چاپ اگر هم بوده است هنوز آن انتشار و ... را پیدا نکرده است، اصل صنعت چاپ ظاهراً در آن عصر بوده است اما اینکه حالا در ایران آمده بوده است یا نه نمی دانم اما اصلش بوده است، اما در عین حال یک عصری بوده است که به کتاب و تحفظ و

کتابخانه و فلان و اینها اهتمام ورزیده می‌شده، در عین حال این کتاب چطور شده است که از بین رفته است؟ اصلاً و ابداً وجود ندارد، خیلی عجیب است!

البته مرحوم آیت الله نجفی نقل می‌کنند که آقای سید نور الدین حسینی گمان کنم که از اصفهان برای آن جریانات سیاسی به قم آمده بودند تا تحسّن کنند، ایشان گفتند بیا اصفهان نشانت می‌دهم، اما در همین قم سکتّه کردند قبل از اینکه به اصفهان برگردند، و تصدیق این مسأله هم چیز عجیب و غریبی است، شاید شوخی کرده است که گفته است بیا نشانت می‌دهم، حالا چه چیزی را نشانش می‌دهد خدا می‌داند و الاً اصلاً آن آقای بزرگ از این کتاب خبر داشته باشد و آن را قایم کرده است؟! آن را علنی می‌کرد که همه از آن استفاده کنند، شما اطلاع از این کتاب داشته باشید بعد این را یک جایی قایم کنید که یکی از تراث و کتب مهمّ شیعه است؟ این خیلی مستبعد است که اینطور باشد، حالا اینکه چه شده است والله العالم. البته این موربانها و مسائل طبیعی و زلزله‌ها و سیل‌ها و اینها بالاخره وجود دارد. من کتاب‌هایم را ... یک دوره تهذیب الاحکام را دارم که آن را بالای قفسه گذاشته بودم، یک مرتبه دیدم که تمام جلد‌های این را یک موجودی که موربانه هم نبود تمام اینها را خورده است، این کاغذ و جلد و ... بعضی از حشرات هستند که می‌خورند و بعد می‌روید می‌بینید که ... یا اینکه یک طاقچه‌ای ما داشتیم که من کتاب آنجا می‌گذاشتم و بعد دیدم که بعضی از این کتاب‌ها را موربانه ... طاقچه‌های دیگر و جاهای دیگر اینطور نیست اما آنجا موربانه ساز است، موربانه داشته و آن کتاب را خورده اند.

از اینگونه موارد خیلی قدیم زیاد بوده است و فراوان بوده بود و بنابراین اینها از بین رفته است.

«الطریق الثانی» ما گفتیم که «بأنّ وصول خبرٍ ضعیفٍ...» چون در آنجا گفتیم اخبار ضعاف، حالا می‌خواهد بگوید نه، لازم نیست چندین خبر هم باشد بلکه یک خبر ضعیف هم اگر بود حساب احتمالات را از بین می‌برد که شهید صدر همین را فرموده است، فرموده است یک خبر ضعیف هم اگر بر خلاف سیره بود دیگر به آن سیره نمی‌شود عمل کرد.

س: ...

ج: بله در مقابل اخبار ضعاف است.

س: ...

ج: بله، آن قول دیگری که عدم احراز ردع است؟ بله می‌شود گفت، عدم احراز ما، با یک مورد احراز ردع نمی‌کنیم، به آن مضر نیست اما به اینکه احراز عدم ردع می‌خواهیم بکنیم مضر است.

س: ...

ج: نه چون به ما بالاخره ردعی نرسیده است، همین که ردعی به ما نرسد.

«الطریق الثانی: عدم البدیل للسیرة»

خب راه اول برای به دست آوردن عدم ردعی واقعی این راه اول بود که هر دو راه اشکال شد منتهی البته گفتیم که فی الجمله می شود قبول کرد اما بالجمله نمی شود راه باشد. یک جایی شرایط خاصی فقیه ببیند آنجا ممکن است که از آن راه بتواند به دست بیاورد.

راه دوم این است که گفته می شود این سیره یک سیره ای است که مردم شدیداً نیازمند به آن بودند در آن زمان به گونه ای که یا باید سیره آنها همین باشد و یا بدیل این سیره شان باشد و الا بالمره نه این باشد و نه آن بدیل باشد نمی شود. فلا بد للناس در ازمنه سابقه اینکه یا سیره شان بر این باشد که مدّ نظر ما است و یا سیره آنها بر بدیل این باشد و الا اینکه نه بر این سیره داشته باشند و نه بر آن سیره داشته باشند این لا یمکن. و لکن سیره بر بدیل نبوده است، پس معلوم می شود که سیره بر همان که مدّ نظر ما است بوده است.

چرا سیره بر بدیل نبوده است؟ چون سیره بر بدیل به گونه ای است که اگر بود به دست ما می رسید که چنین سیره ای وجود داشته است و چون به دست ما نرسیده است که چنین سیره ای وجود داشته است معلوم می شود که سیره بدیل نبوده است و سیره بدیل که نبود پس جایگزین آن باید باشد.

خوب دقت کردید چه قیاسی شد؟ یک قیاس استثنائی بود که در مقدم این قیاس اینچنین فرض کردیم و گفتیم در آن ازمنه سابقه، در زمان معصومین علیهم السلام یا باید این سیره مورد نظر می بوده باشد و یا اگر این نمی بوده باشد باید بدیلش بوده باشد، یکی از این دو حتماً باید بوده باشد و بعد تالی را استثناء می کنیم. و لکن بدیل نبوده است پس خود این سیره مدّ نظر بوده است، چرا بدیل نبوده است؟ برای اینکه اگر آن بدیل بود خبرش به ما می رسید «لوصل إلینا خبره» خبرش به ما می رسید. حالا مثالش مثل چه؟

می خواهیم ببینیم آیا در زمان ائمه به ظواهر برای به دست آوردن اهداف یکدیگر اتکاء می کردند یا نمی کردند؟! به ظواهر. یا نه فقط به نصوص که هیچ احتمال خلاف در آن نباشد به او اتکاء می کردند؟ می گوئیم یا باید سیره آنها عمل به ظواهر می بوده است و یا اگر نمی بوده حتماً باید به نصوص اکتفاء می کردند، و الا بگوئیم نه به ظواهر و نه به نصوص پس چکار می کردند؟ چگونه با هم تعامل می کردند؟ چگونه حرف ها را به هم منتقل می کردند؟ مردم به هم نیاز دارند، چطور درس می خوانند؟ معلّم می خواهد درس بگوید بالاخره یا باید به ظواهر حرف هایش را منتقل کند و یا به نصوص منتقل کند. پیش دکتّر می روند بالاخره بیمار باید حرف خود را به ظهور به دکتّر بفهماند یا به نص بفهماند، اگر به هیچ چیز نفهماند و همینطور بنشینند و به هم نگاه کنند

۱۳۹۷/۱۰/۱۰

جلسه چهل و دوم

که چیزی معلوم نمی‌شود، پزشک هم می‌خواهد دارو بدهد و راهنمایی کند و چکار کند، یا باید به نص بگوید یا به ظهور بگوید. بخواهد برود جنسی بخرد همینطور است و هر کار و هر کاری همه همینطور است.

پس اینجا جایی است که باید یا سیره شان این باشد که به ظواهر عمل می‌کردند - البته در کنار نصوص - یا اینکه حتماً فقط به نصوص عمل می‌کردند. پس بین این دو ... که یا این یا این عقلی است. و لکن اینکه حتماً به نصوص عمل می‌کردند و به ظواهر عمل نمی‌کردند، اگر بوده است باید خبر این در تاریخ می‌ماند چون یک ظاهره عجیبی است که فقط و فقط نص! قرن‌ها مثلاً اینطور بوده است که فقط نص! اگر چنین چیزی بود این «لوصل إلینا خبره» بما اینکه نرسیده است معلوم می‌شود که اکتفاء و اقتصار به نصوص نبوده است، اینکه نبود حتماً این بوده است چون جایگزین دیگری که وجود ندارد، پس یکی از راه‌های کشف عدم ردع همین می‌شود که اگر شارع از آن ردع کرده بود، از عمل به ظواهر ردع کرده بود و می‌گفت به این عمل نکنید و این حجت نیست باید مردم چه می‌کردند؟ به نصوص عمل می‌کردند چون راه دیگری که وجود ندارد، اگر به نصوص عمل می‌کردند «لوصل إلینا خبره ...».

این بیانی که گفتیم اگر یادتان باشد قبلاً هم از آن استفاده کردیم، این بیان هم برای اصل احراز سیره در اعصار گذشته به درد می‌خورد و هم برای عدم ردع به درد می‌خورد، یعنی یک طریقی است که دو کارآیی دارد، هم برای اینکه ما بفهمیم در آن زمان چنین سیره‌ای بوده است یا نبوده است به درد این می‌خورد از همین بیانی که گفتیم. هم برای اینکه آیا ائمه نهی کردند و ردع کرده‌اند یا نه؟ اینجا هم همینطور می‌گوییم؛ می‌گوییم یکی از این دوتایی که باید بوده است، اگر ردع از عمل به ظهور کرده‌اند باید عمل به نص می‌کردند، اگر آنها عمل به نص فقط می‌کردند و فقط نص حجت بوده است «لظهر و بان» به ما خبرش می‌رسید و چون نیست پس معلوم می‌شود که اینطور نبوده است.

س: ...

ج: نه این فعل معصوم نیست، آن بیان آخری است.

س: ...

ج: چه کسی به نص عمل می‌کرد؟

س: معصوم

ج: ما به معصوم کاری نداریم، به فعل معصوم، آن باین دیگری است، آن فعل معصوم بود. اما اینجا از اینکه مردم در تعاملات خودشان و اینکه از شارع چیزی را مردم بخواهند به دست بیاورند و از راه ظواهر کلام شارع به دست می‌آوردند به این حیثش نگاه می‌کنیم، و مطالب خودشان را می‌خواستند به هم منتقل کنند؛ می‌خواستند

۱۳۹۷/۱۰/۱۰

جلسه چهل و دوم

بباید شهادت بدهد، می خواسته در دادگاه شهادت بدهد، شهود که می آمدند شهادت می دادند آیا باید نص باشد؟ یا در مقامات دیگر مثلاً می خواهند ازدواج کنند، زوجه می خواهد بگوید قبل دارم، یا این ازدواج را قبول کردم، آیا به نص باید بگوید یا ظاهر؟ تمام این موارد اگر شارع اینها را ردع کرده بود پس باید تمام این موارد به نص عمل می کردند. اگر لازم بود که متشربع به نص کنند در تمام این موارد این «لبان و ظهر» و در تاریخ می ماند، حیث اینکه نمانده است معلوم می شود که از این ردع نشده است.

س: ...

ج: خیر.

س: ...

ج: اینها که اصل نیست که اصل مثبت آن اشکال داشته باشد. اینجا یقین است. از این مقدمات شما یقین می کنید که ردعی نبوده است، اصل استصحاب که جاری نمی کنیم.

س: ...

ج: نه، در ظواهر آنها نمی گفتند. خبر واحد را می گفتند حجت نیست. بعد هم حرف سید مرتضی و اینها در حقیقت این است، چون آنها قریب العصر بوده اند تمام خبرها را می گفتند علم برای ما می آورد. همین امروز هم همینطور است که شما از خیلی از خبرهای واحد علم پیدا می کنید. مثلاً در خانه نشسته اید کسی زنگ می زند، فرزند شما می رود می آید می گوید عمو بود، آیا یقین نمی کنید؟ خبر واحد است که آنها وقتی قریب العصر بوده و افراد را ثقه می دانستند می گفتند ما به اینها علم داریم، بله اگر علم نداشتیم عمل نمی کردیم. الان چون فاصله زیاد شده است برای ما علم نمی آورد اما برای آنها... توجیهش این است و الا چرا آنها به همین روایت چطور فتوا می دهند؟ همین فتوایی که ما الان می دهیم و فقهای که بعداً می دهند آنها هم همینها را فتوا دادند، به همین روایات هم عمل می کردند، از آسمان که نیامدند و وحی هم که به آنها نمی شده. همینها را خیلیها می گفتند علم آور است.

«الطریق الثانی: عدم البدیل للسیرة» طریق دوم این است که برای این سیره بدیلی نیست و از اینکه بدیل نیست می فهمیم که ردع نشده است بحول الله و قوته، از همین که بدیل ندارد می فهمیم که ردع نشده است، چطور؟ به همین بیانی که گفتیم.

س: ...

ج: بله، این راه خیلی زیاد مورد ندارد، در یک جاهای خاصی است که اینچنین است مثل همین.

«إنَّ عدم البديل للسيرة كاشفٌ عن عدم الردع (از آن سیره در کجا؟) فيما إذا كانت السيرل مستقرّة على أمرٍ لا مناص (از آن امر) في المجتمع» اینچنین جایی که سیره بر یک امری است که «لا مناص» از آن امر در مجتمع. «بحیث» آن امر در مثالی که ما زدیم چه بود؟ تفاهم بین انسان‌ها بود، این لا مناص به در مجتمع «بحیث لا تنتظم الأمور إلّا به» به گونه‌ای که امور مردم انتظام پیدا نمی‌کند، سامان پیدا نمی‌کند الّا به آن امر، یا آن امر «أو بديل له» یا به جایگزین آن امر «بحیث لو ردع الشارع عنها (از آن سیره ۹ قهراً استقرّ العمل على بديله» اگر شارع گفت از این راه نروید حتماً باید از آن راه می‌رفت. «و ذلك مثل العمل بالظواهر في اقتناص المراد من الخطاب» عمل به ظواهر در تحصیل مراد از خطابات افراد «فإنّه لا يتمّ أمر التفاهم» سرانجام نمی‌پذیرد امر تفاهم افراد با یکدیگر، «و استكشاف المراد عادةً الّا به (به آن ظاهر) أو بديل له» یا به جایگزین این ظاهر، «كالعمل بخصوص النصوص» مثلاً، بگوئیم عمل به خصوص نصوص می‌گوئیم. «فإن كان العمل بالظواهر مردوعاً» حالا در اینجا اگر عمل به ظواهر مردوع بود و ردع گردیده شده بود از طرف شارع، (من ناحية شارع) «لاستقرّ العمل على بديله» عمل مردم متشرّعه بر بديل آن لا محال قرار می‌گرفت که همان عمل به نصوص باشد. «فإذا ثبت عدم ذلك البديل» حالا اگر برای ما ثابت شد که این بديل در متشرّعه نبوده است نتیجه چه می‌شود؟ نتیجه می‌شود که پس آن بوده است، نمی‌شود که هر دو نباشد، وقتی این نبود پس قطع پیدا می‌کنیم که آن یکی بوده است که عمل به ظواهر باشد. «فإذا ثبت عدم ذلك البديل و لو لأجل أنّ ذلك البديل لو كان لصار ظاهرة اجتماعية» و لو این نبودن آن بديل از این جهت برای ما کشف شود که اگر آن بديل بود هر آینه می‌گردید آن بديل یک پدیده اجتماعی، که بله تمام این مسلمان‌ها، این شیعه‌ها به ظواهر عمل نمی‌کنند، نصّ نصّی که احتمال خلافی در آن نباشد باید باشد، این یک پدیده اجتماعی می‌شد که باید تا امروز باقی می‌ماند، جلاً بعد جلّ باقی می‌ماند، در اخبار و کتب و تواریخ باقی می‌ماند، «و لوصلت آثارها و أخبارها، مع أنّه لم يصل إلينا ذلك بوجه يُستكشف منه إمضاء السيرة و عدم الردع عنها» «مع أنّه لم يصل إلينا ذلك بوجه» این يستكشف به کجا می‌خورد حالا؟ می‌فرماید به آن قبل می‌خورد؛ «فإن كان العمل بالظواهر اینطور و اینطور، آن وقت يُستكشف منه إمضاء السيرة و عدم الردع عن السيرة» از اینکه بديلی پیدا نشده است و یک ظاهر اجتماعی نشده است و یا از وجود آن بديل خبری به دست ما نرسیده است از این يستكشف که آن سیره مورد نظر است که عمل به ظواهر باشد آن امضاء شده است و ردعی از او نشده است. هم امضائش معلوم می‌شود و هم عدم ردعش معلوم می‌شود. پس این راه هم به درد امضائون می‌خورد و هم به درد عدم ردعیون می‌خورد.

س: ...

ج: معلوم است که این سیره ...

س: ...

ج: نه ما می‌خواهیم سیره ... را کشف کنیم، عدم ردع شارع را می‌خواهیم کشف کنیم. زمان ما، حالا بعداً می‌آید که سیر مستحدثه چه می‌شود خواهد آمد، فعلاً داریم در زمان شارع را حساب می‌کنیم.

س: ...

ج: نه، عده‌ای می‌گویند امضاء می‌خواهیم، و عده‌ای می‌گویند عدم ردع برای ما کفایت می‌کند.

س: ...

ج: درست است اما حیثش این است.

س: ...

ج: بله درست است اما حیثش این است، اگر امضاء شد که دیگر نور علی نور است و آن می‌گوید که احتیاجی به آن نداریم، می‌گوید احتیاجی به امضاء نداریم و همین عدم ردع کفایت می‌کند، سیره عقلائیّه باشد و شارع ردع نکند این کفایت می‌کند.

حالا در اینجا به آن حیثش نگاه نکنید، به امضاء هم نگاه نکنید، به عدم ردع. یعنی کسی ممکن است اینطور بگوید؛ بگوید شما امضاء را از کجا می‌خواستید بفهمید؟ مثلاً کسی ممکن است مناقشه کند و بگوید امضاء را از کجا می‌خواهید بفهمید؟ از جایی که شارع هیچ واقعه‌ای نیست مگر اینکه حکمی داشته باشد؟! از اینجا می‌خواهی بفهمی؟ نه من قبول ندارم این حرف را، منطقه الفراغ داریم. ممکن است بگوید من در امضاء مناقشه دارم. ما در اینجا گفتیم امضاء هم کشف می‌شود اما حالا اگر کسی مناقشه کند اما عدم ردع را اینجا می‌پذیرد.

«و بالجمله هذا الطريق كما يمكن»

س: ...

ج: اینجا هم بله اما اینجا از آن مواردی است که پدیده به گونه‌ای است که «لبان و ظهر» نه اینکه یک خبری از آن می‌بود، این مثال‌ها، مثال‌هایش فرق می‌کند. این مثال یک مثالی است که اگر باشد اصلاً باید جیلاً بعد جیل بماند، در یک ظاهره اینچنینی است، اینجا اگر جایی نیست که یک حکمی باشد که یک خبر مانده از آن، خصوصیت مورد مثال این است البته.

«و بالجمله، هذا الطريق كما يمكن أن يحرز به أصل وجود السيرة نظراً إلى أنه لو لم تكن محققة لكان بديلها موجوداً و لوصل خبره الينا فيستكشف من عدم وصوله عدم وجود البديل، و بالتالي تحقّق السيرة كما استدللّ به

۱۳۹۷/۱۰/۱۰

جلسه چهل و دوم

بعض الاصولیین کذلک» این همان مطلبی بود که عرض کردم که این طریق ثانی دو کاره است و به درد دو جا می خورد، هم به درد استکشاف اصل وجود سیره و هم به درد عدم ردع سیره به درد هر دو می خورد.

«هذا الطريق» همانطور که ممکن است احراز شود به این طریق اصل وجود سیره، چرا ممکن است اصل وجود سیره به آن احراز شود؟ «نظراً» نظراً مفعول لأجله است، به خاطر اینکه «لو لم تكن محقّقه» اگر این سیره در زمان ائمه نبود، «لكن بدیلها موجوداً» باید بدیلش موجود می بود «و لوصل خبره الینا» و باید واصل می شد خبر وجود آن بدیل به ما «فیستکشف من عدم وصول وجود آن بدیل عدم وجود بدیل» از اینکه خبرش به ما نرسیده است معلوم می شود که خودش هم نبوده است.

س: ...

ج: متشرّعه می شود

س: احتمالش هست.

ج: متشرّعه احتمالش نیست.

«و بالتّالی» شارع فرموده است نه در باب شهاداتان، نه در باب اخباراتان در هیچ کجا به ظاهر عمل نکنید و هم متشرّعه بما فیهم سلمان، بما فیهم أبوزر و... انقدر افراد متدینّ اینها همه عمل نکردند علیرغم گفته شارع، ما احتمال نمی دهیم.

س: ...

ج: باشد، آقای عزیز این یک موقفی است که نمی شود متشرّعه به این عمل نکنند. این یک موقفی است که نمی شود بگوییم همه متشرّعه به این عمل نکردند، این که نمی شود.

س: ...

ج: عدم ردع از این سیره عقلائیّه ای که امروز می بینیم، بگوییم اگر از این ردع شده بود باید ببینیم در متشرّعه چنین انعکاسی داشت و حالا که ندارد معلوم می شود که این ردع نشده است.

«و بالتّالی تحقّق السیره» و وقتی که عدم وجود بدیل ثابت شد بالتّالی یعنی بالتّنتیجه در رتبه بعد اثبات می شود تحقّق سیره در گذشته.

خب این طریق همانطور که ممکن است احراز شود به او اصل وجود سیره «كما استدللّ به بعض الاصولیین، کذلک یمكن إحراز عدم الردع به» همینطور ممکن است احراز کنیم عدم ردع را به این طریق، به ضمیرش به طریق بر می گردد. «کذلک یمكن إحراز عدم الردع به (به این طریق) علی اساس قیاس استثنائی» که حاصل آن قیاس استثنائی این است که «أنّه لو كانت السیره مردوعة لاستقرّ بدیلها لا محالة» اگر آن سیره که عمل به ظواهر

باشد مردوع بود هر آینه بین متشرّعه بدیلش جایگزین می‌شد که عمل به نصوص باشد، «والتالی» که این دوّمی جایگزین شده باشد «باطلٌ بحسب الفرض» چون خبری از آن به دست ما نرسیده است «فالمقدّم مثله» که بگوییم سیره جاری بر چه بوده است؟ اینکه آن سیره مردوعه باشد باطل است پس یقین به عدم مردوعیت آن سیره می‌کنیم.

«و هذا الطريق قد استند إليه صاحب الكفاية في مقام الاستدلال على حجية الظهور» می‌فرمایند صاحب کفایه قدّس سرّه بر همین طریق ثانی اتّکاء کرده است در کفایه برای اثبات حجّیت ظهور، بر همین راه. «قال رحمه الله ما إليك لفظه: لا شبهة في لزوم اتّباع ظاهر كلام الشارع في تعيين مراده في الجملة» شبهه‌ای نیست در لزوم و وجوب اتّباع و پیروی کردن ظاهر کلام شارع در تعیین مراد شارع، لا اشکال در این فی الجملة، یعنی یک مواردی هست که محلّ کلام است که در بحث حجّیت ضواهر در اصول یک مواردی بحث می‌شود که آیا اینجا هم همینطور است یا نه؟ مثلاً در حجّیت کتاب بحث است که بدون اینکه روایت ذیلش باشد حجّت است که مثلاً اخباریون می‌گویند نه، اما فی الجملة در غیر کتاب مثلاً این ... یا در جایی که مثلاً یک عامی داشته باشیم، یک مخصص منفصل داشته باشیم، آیا اینجا چطور می‌شود؟ می‌شود یا نمی‌شود؟ آیا اینجا اجمال ایجاد می‌کند یا نمی‌کند؟ بعضی‌ها اینجاها یک شبهه‌اتی دارند، یک مواردی این شبهه‌ها هست اما اینطور نیست که بالمرّه بگوییم که اینچنین است. چرا حالا «لا شبهة في لزوم اتّباع ظاهر كلام الشارع»؟ می‌فرماید «لاستقراء طريقة العقلاء على اتّباع الظهورات في تعيين المرادات» چون از یک طرف استقرار دارد طریقه عقلاء بر اینکه پیروی می‌کنند ظهورات را در تعیین مرادات اشخاص که یکی از آنها هم شارع باشد «مع القطع بعدم الردع عنها» با ضمیمه اینکه قطع داریم که ردع از این هم نشده است. از کجا می‌فهمیم که ردع از این نشده است؟ «لوضوح عدم اختراع طريقة أخرى في مقام الإفادة لمرامه من كلامه» به خاطر وضوح عدم اختراع شارع یک راه دیگری در مقام افاده مرامش که بگوید نصّ، که بگوید فلان چیز، از اینکه بدیل برایش قرار نداده است می‌فهمیم که حتماً این را ردع نکرده است چون اگر این را ردع کرده بود حتماً باید چیزی را بدیل می‌کرد و اگر جایگزین هم کرده بود به دست ما می‌رسید این همین بیان است و همین طریقی که اینجا گفتیم، پس عبارت کفایه را باید اینطور معنا کرد، این مراد است که همین راهی است که گفتیم. «لوضوح عدم اختراع طريقة أخرى في مقام الإفادة لمرامه من كلامه» طریقه دیگری در مقام افاده و استفاده مرامش از سخنش نفرموده است «كما هو واضح».

«فإنّ ظاهره» می‌فرماید زیرا ظاهر کلام آقای آخوند در کفایه «أنّه ناظر الى الطريق المذكور» از کجا می‌فهمیم ناظر به طریق ما است؟ از این کلامش که فرمود «فإنّ الطريقة الأخرى» که به آن تمسک فرمود و گفت

۱۳۹۷/۱۰/۱۰

جلسه چهل و دوم

و الا باید طریقه دیگری می بود این طریقه دیگر همان بدیل است که ما در این بیان داشتیم. «فإنَّ الطریقة الاخری (که ایشان در عبارتش آورد) هی البدیل للعمل بالظهور، فاستدلَّ صاحب الکفاية بعدمها (به عدم این طریقه آخری) علی انتفاء الردع» گفت چون راه دیگری وجود ندارد معلوم می شود که آن راه را ردع نکرده است، این همین راهی بود که گفتیم «و لیست لاختراع الشارع خصوصية فی الاستدلال المذكور» شما ممکن است بگویید نه آقا فرق می کند با گفته شما، چرا؟ شما حرفتان این بود که اگر این نباشد عقلاء باید بدیلی داشته باشند، کفایه گفت اگر این نباشد خودش باید بدیل دیگری جایگزین کرده باشد، این فرق است پس بین طریقه شما آنکه گفتید با طریقه ...

جواب این است که نه، این طریق دیگر فرقی نمی کند، جان مطلب همین است که اگر این سیره نباشد بدیل باید باشد که حالا یا بدیل منهم یا بدیل من الشارع، این دیگر فرقی در مسأله نمی کند.

می فرمایند که «و لیست لاختراع الشارع خصوصية فی الاستدلال المذكور» اگرچه ایشان فرموده است خود شارع باید بدیل قرار می داد اما این خصوصیتی ندارد و راه را جدا نمی کند، راه همین است که ما گفتیم، پس ما هم اگر بخواهیم بیانمان خیلی واضح تر باشد و دیگر هیچ شبهه ای در آن نباشد خوب است که عام قرار بدهیم و بگوییم اگر این سیره مورد قبول شارع نبود و او را ردع کرده است باید یک جایگزینی من العقلاء یا من الشارع باشد، اینطور بگوییم و چون هیچ کدام نیست، من العقلاء باشد و شارع آن را قبول کند یا از خودش بیاید یک راه جدیدی را احداث کند، چون هیچ کدام نیست معلوم می شود که همان سیره مردوعه نیست، آن سیره مورد قبول است و آن سیره ردع نشده است.

حصيلة البحث هم که دیگر کاری ندارد بنا شده است که ما از ۱۲ نگذریم، گفته اند ما به نماز اینها نمی رسیم و نمی گذارید ما سر وقت به معراج برویم.

«إنَّ البَطریق الأوَّل لإحراز عدم الردع ای عدم الوصول فی السیرة الراسخة التي تعمُّ به البلوی تامُّ بتقریبه الأوَّل إن تمَّ مبنا بل هو لزوم تکرر الردع بخلاف تقریبه الثاني»

خب ما دو راه را ذکر کردیم. خلاصه بحث چه شد؟ راه اولی که گفتیم و امروز هم تکرار کردیم که راه اول چه بود، این راه اول اگر مبنایش را بپذیریم مبنایش چه بود؟ این بود که شارع باید در اینجا تکرر بیان داشته باشد، انبوهی از بیان بیاورد، فقط اعلام موقف به اینکه یک روایت بگوید و یک حرفی بزند به درد نمی خورد، اگر آن مبنایش را پذیرفتیم راه اول درست است به تقریب اول. اما تقریب دوم راه اول تمام نیست چون اشکال کردیم و گفتیم نه لازم نیست مردم بیانند هی سؤال کنند و ...

و اما طریق ثانی که امروز خواندیم، این طریق ثانی درست است، هر کجا سیره‌ای باشد که مربوط می‌شود به یک امری که مورد نیاز مردم است به گونه‌ای که اگر آن سیره نباشد باید جایگزین داشته باشد.

«إنَّ الطَّرِيقَ الأوَّلَ لإِحْرَازِ عَدَمِ الرَّدْعِ أَيْ عَدَمِ الوَصُولِ فِي السَّيْرَةِ الرَّاسِخَةِ الَّتِي تَعَمُّ بِهَ البَلْوَى» البته آن راه اول هم در آن سیره‌های آنچنینی است که تعمُّ به البلوی است که باید زیاد بگویند و ... این «تأمُّ بتقریبه الأوَّل» اگر مبنایش درست باشد که مبنایش چه بود؟ «هو لزوم تکرر الردع» بتقریب الأوَّل درست است «بخلاف تقریبه الثانی و الطَّرِيقَ الثَّانِي (که امروز خواندیم) ای عدم بدیل للسيره تأمُّ أيضاً» این راه دوم هم درست است.

خب تا اینجا بحث راجع به چه بود؟ سیر معاصره با معصوم را می‌خواهیم بینیم ردع شده است و کشف کنیم ردع و عدم ردعش را، اما حالا سیره‌های مستحدثه چه؟ ان شاء الله فردا.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرين.